

ساز شکسته !

ساز شکسته ایم و صدائی نداشتیم !
در بزم وزگار نوائی نداشتیم !

یک عمر بی قرار به هر کوی سرزدیم
سرگشته همچو باد سرائی نداشتیم !

هر کس ز شهر خویش به یک جرم رانده شد
ما جز صفای سینه خطائی نداشتیم !

در کعبه نهاد بتان را شکسته ایم
از بهر مال و جاه خدائی نداشتیم !

زان روز کامدیم به محنت سرای درد
جز مهر دوست حال و هوائی نداشتیم !

خندان همی رویم از اینجا به کوی یار
بی یاد او به عمر صفائی نداشتیم !

از چنگ زندگی چو رهیدیم عاقبت
جز خاک تیره منزل و جائی نداشتیم !

رضا شاپوریان
سه شنبه ۲۰ اکتبر ۱۹۹۸